



انگلس، مارکس و دخترانش جنی، لورا و الیانور

روالی طبیعی زندگی کند، یعنی که اگر به نیازهای تن و تندرستی خود پاسخ می‌گفت، امروز نیز همچنان زنده می‌بود.

تنها در واپسین سالهای زندگی خود، که دیگر خیلی دیر شده بود، از کار کردن در شب دست برداشت. اما، به جای آن، در طول روز بیشتر کار می‌کرد. او به هر هنگامی که به هر حال - می‌شد کار کرد، کار می‌کرد. به پیاده روی هم که می‌رفت، دفترچه‌ی یادداشتش را به همراه داشت و در آن چیز می‌نوشت. و کار او هرگز سطحی نبود؛ چراکه به شیوه‌های گوناگون می‌توان کار کرد. او همیشه با همه‌ی توان خود کار می‌کرد، و ژرف کار می‌کرد. دخترش الینور روزی جدولی کوچک به من داد که مارکس از تاریخچه‌ای برای خود فراهم آورده بود تا، با داشتن نگرشی کلی به موضوع، بتواند یادداشتی در درجه‌ی دوم اهمیت را بنویسد. به راستی که هیچ چیزی برای مارکس در درجه‌ی دوم اهمیت نبود؛ چراکه او جدولی را که تنها برای کاربرد گذرای خویش فراهم آورده بود چنان و چندان با کوشش و دقت تنظیم کرده بود که انگار می‌خواست چاپش کند.

شکیبایی و طاقت مارکس در کار کردن اغلب مایه‌ی شگفتی من بود. خستگی نمی‌شناخت. حتی به هنگامی که در آستانه‌ی درهم‌شکستن بود نیز هیچگونه نشانه‌ای از سستی و ناتوانی در او نمی‌شد دید. اگر ارج یک انسان را بر بنیاد کاری که می‌کند بسنجند، همچنان

که ارزش چیزها را بر بنیاد کاری که در آنها جسمیت یافته است می‌سنجند، حتی از این دیدگاه نیز مارکس انسانی ست چندان ارجمند که تنها چند اندیشمند سترک دیگر را می‌توان با او برابر نهاد. به پاداش کاری چندین بزرگ، جامعه‌ی بورژوا به مارکس چه داد؟ کاپیتال چهل سال کار برداشت آنهم کاری که تنها مارکس می‌توانست انجامش دهد. گزافه نخواهد بود

اگر بگویم که کم‌دستمزدترین کارگر روزمزد در آلمان در ازای چهل سال بیشتر از آن دریافت می‌کرد که مارکس به پایمزد - یا پوست کنده‌تر بگویم، چون او می‌شرافتی که جامعه‌ی بورژوا به او داشت - برای پدیدآوردن یکی از دو بزرگترین آفرینشهای سده‌ی نوزدهم، دریافت کرد. آن دیگری همانا کاردا روین است.

"علم" ارزش بازاری ندارد، و از جامعه‌ی بورژوا نمی‌توان چشم داشت که به کسی که حکم اعدامش را صادر کرده است پایمزدی منصفانه بپردازد.*

* از کتاب کارل مارکس، گفت و گوها و یادمانها، ویراسته‌ی دیدید مک‌لن، انتشارات مک میلان، ۱۹۸۱.

آهنگر
در تبعید

برای دریافت ماهنامه‌ی طنزآمیز "آهنگر" با نشانی‌های زیر تماس بگیرید.

انگلستان AHANGAR, c/o BOOKMARKS, 265 SEVEN SISTERS RD, LONDON N4, UK

آمریکا AHANGAR, 2265 WESTWOOD BLVD. #256, L.A. C.A. 90064, USA

هدف از اخصای دادن مفهادهای در سره "جهان" به "آموزش و آوارهها و متولدهای فلسفی، سیاسی و اجتماعی"، سیاسی به نوعی روان و فرهنگ نئوگوت سرگی است که سواند در خدمت اتحاد سوسیالیست برای سبیل ارساط نگری در حسی جت فرار کرد. به علاوه، اس صفحه می سواند در ارساط، داس نئوگوت و آموزش سیاسی هواداران سازمان و کلسه علامه بندان مقصد واقع بود. در هر شماره "جهان"، ما آازه سا متولدهای را مورد بررسی قرار می دهیم. اس صفحه حامل مطالعه و تحسیر رمسوا رفتای سبسه کلسه آن می ساند و تحسیر هسنا تحسیریه "جهان" درج می سود. ار کلسه حواسدگان "جهان" می حواسم سا آارهها و متولدهای مورد سئوال خود را برای ما سوسسد و مادر رومس ساسا آنها را در اس صفحه حواسم کلساند.

1772

شیوه تولید

"نخستین پیش نهادی عمده تاریخ انسانی، البته، وجود افراد زندهی انسان است. بنابراین اولین حقیقتی که می باید جا افتد، سازمان فیزیکی این افراد و در نتیجه رابطه آنها با بقیه طبیعت است." (مارکس، ایدئولوژی آلمانی، ص ۲۰- تاکید از ماست) «آیا منظور مارکس از "سازمان فیزیکی" (Physical organisation) افراد انسان، سازمان فیزیکی آنها به طور جداگانه از یکدیگر است؟ " [انسان] در موجودیت فردی خویش، وجودی اجتماعی است... ما می باید باز هم از طرح 'جامعه' چون تجربیدی نسبت به فرد حذر کنیم. فرد خود وجودی اجتماعی است...» (کلیات آثار، جلد ۳، ص ۲۹۶) «انسان یک حیوان اجتماعی به مفهوم واضح کلمه است؛ او نه تنها یک حیوان اجتماعی است، بلکه حیوانی است که تنها در درون جامعه فردیت می یابد.» (سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی، ص ۱۸۹) «فونر باخ گوهر مذهب را در گوهر انسان می جوید. ولی گوهر انسان تجربیدی نیست که در یک فرد یگانه نهفته باشد. در واقعیت خود، [گوهر انسان] مجموعه ای از روابط اجتماعی

است." (تزششم، منسختات آثار، ص ۱۴) «کوتاه سخن آن که "سرشت بشر"، هر آنچه باشد، از لحاظ "تاریخ طبیعی"، محصول رابطه متقابل افراد (انسان)، به طور دوگانه، از یک سو با بقیه طبیعت و از سوی دیگر با یکدیگر است.

در جزوهی نقش کار در گذار میمون به انسان، انگلس نشان می دهد که چگونه آزاد شدن دستهای تیره می معینی از گله های میمون، در زمینه شرایط اقلیمی خاص، "گامی تعیین کننده در گذار میمون به انسان بود" (ص ۳) «این دستها اولین ابزار انسان برای "کار" بود. ولی "دست نه تنها ابزار کار بلکه محصول آن نیز هست." (ص ۴) بدین ترتیب، "کار" مداوم، ارگانیسم میمون - انسانها را، با ایجاد دستهای ماهر (در برخورد با طبیعت) و تکامل ارگانهای تکلم و مغز (در ارتباط با دیگر میمون انسانها)، برای انجام دادن امور ظریف تر آماده ساخت. "در نتیجه، عملکرد آمیخته دستها، ارگانهای تکلم و مغز، نه تنها در هر فرد بلکه همچنین در جامعه، انسانها توانستند به اجرای عملیات پیش



از پیش پیچیده دست یازند، خود را متمایز سازند و به اعدای والا و والاتر جامعه عمل بیوشانند" (ص ۱۰) «این "عملیات" چیست که فقط انسانها توان انجام آن را دارند؟... آنچه بدترین معماران را از بهترین زنبورها متمایز می سازد آن است که معمار پیش از ساختمان کندو در موم، آن را در ذهن خویش می سازد" (مارکس، کاپیتال، ص ۲۸۴) «این پتانسیلی است که در ارگانیسم انسان به طور طبیعی شکل گرفته است ولی باید توجه کرد که "در حیوانات توان عمل برنامه ریزی شده و آگاهانه متناسب با درجهی رشد سیستم عصبی آنهاست و در میان پستانداران به درجهی نسبتا عالی رشد می کند. در شکار روباه در انگلستان، روزانه می توان مشاهده کرد که چگونه روباه، با استفاده از آگاهی فوق العاده خود از محل، تعقیب کنندگان خویش را به گمراهی می کشاند...» (نقش کار، ص ۱۱) «بنابراین، آنچه انسان را از حیوانات متمایز می کند را نه در پتانسیل های نهفته در ارگانیسم درونی وی بلکه در چگونگی به کارگیری این پتانسیل باید جست و جو کرد؛ چرا که این

پتانسیل‌ها خود نتیجه‌ی "کار" وی است. "انسانها بنا بر آگاهی، مدعب یا هر آنچه بخواعید از حیوانات قابل تمیزند. آنان خود تمایز خودشان را از حیوانات با آغاز تولید وسایل زندگی خویش آغاز می‌کنند، گامی که از سازمان فیزیکی آنها برمی‌خیزد" (مارکس، ایدئولوژی آلمانی، ص ۲۰) "اما عمده اینها هنوز کار به مفهوم اخص کلمه نبود. کار با ابزارسازی آغاز می‌گردد" (نقش کار، ص ۸) "انسان حیوانی ابزارساز است" "اما عمده عملیات برنامه‌ریزی شده‌ی حیوانات موفق نگردید، است که مهر خود را بر کروی زمین بگوید. این امر به عهده‌ی انسان قرار گرفت. به طور خلاصه، حیوان صرفاً از محیط خود استفاده می‌کند، و صرفاً با حضور خویش در آن تعبیراتی ایجاد می‌کند: انسان با تنبیراتی [که ایجاد می‌کند] آن را در جهت اهداف خویش به خدمت می‌گیرد، یعنی بر آن سوار می‌شود. این تمایز اساسی و نهایی انسان از دیگر حیوانات است و بار دیگر این کار است که این تمایز را به وجود می‌آورد" (نقش کار، ص ۱۲) "اقتصاد سیاسی دانان می‌گویند که سرچشمه‌ی همه‌ی ثروتها، کار است. و واقعاً هم سرچشمه است - در کنار طبیعت که موادی که باید به ثروت بدل کردند را در اختیار آن می‌گذارد. ولی [کار] حتی بی‌نهایت از این بیشتر است. کار شرط اساسی اولیه‌ی عمده‌ی وجود انسانی است و این امر تا بدان حد صحت دارد که به صورتی می‌توان گفت که این کار بود که خود انسان را خلق کرد" (نقش کار، ص ۳) بدین ترتیب است که مارکس و انگلس درک خود را از سرشت انسان در مقوله‌ی "تولید" به مفهوم اخص آن به طور مترادف با کار، بنا ساختند. بنابراین، "شیوه‌ی تولید" یعنی: چگونگی پروسه‌ی کار جمعی انسانها بر وسایل تولید برای ایجاد

ارزشهای مصرفی زندگی خویش. چگونگی شرکت جمعی در پروسه‌ی کار را مارکس روابط تولید نام نهاد. انسانها و وسایل تولید نیز مجموعاً تشکیل نیروهای تولید را می‌دهند. این تعریف نسبتاً مفصل از مقوله‌ی "تولید"، در اینجا، برای تاکید بر اهمیت در نظر آوردن "شیوه‌ی تولید" (Mode of production) چون کلیت ارثانیکی و واحدی است که روابط تولید و نیروهای تولید دو جنبه‌ی لاینفک آن را تشکیل می‌دهند. این پروسه‌ی کار است که به‌طریق جمعی پتانسیل‌های موجود در نیروهای تولید را در ارزشهای مصرفی تحقق می‌بخشد. بدین ترتیب، می‌توان گفت که نیروی محرکه‌ی اساسی تاریخ انسانی را می‌باید در تضاد درونی شیوه‌ی تولید، در دیالکتیک نیروهای تولید و روابط تولید نهفته در پروسه‌ی کار جست و جو کرد. در پروسه‌ی کار، انسانها با به کار گیری جمعی نیروهای تولیدی خویش نه تنها ارزشهای مصرفی خویش بلکه روابط مابین خویش را نیز تولید کرده، رشد می‌دهند و، بدین ترتیب، سرشت تاریخی خود را نیز تغییر می‌دهند. نیروی محرکه‌ی تاریخ انسان، نه وسایل تولید بی‌جان، نه انسانهای بیکار و یا روابط بین آنهاست. موتور اساسی حرکت تاریخ انسان همانا کار اوست. "تاریخ برای نخستین بار بر اساس واقعی آن قرار گرفت؛ این حقیقت آشکار، ولی تا به حال ناگفته، که انسانها می‌باید در وسایل اول بخورند، بیاشامند، لباس و خانه داشته باشند، و بنابراین باید کار کنند، پیش از آن که بتوانند برای سلطه بجنگند، به دنبال سیاست، مذهب، فلسفه و جز اینها باشند. این حقیقت ملموس بالاخره به حقون تاریخی خویش رسید" (انگلس، منتخبات آثار، ص ۷۷ - ۳۷۰)

نیروهای تولید از مجموعه‌ی وسایل تولید (ابزار کار، مورد کار

و شرایط کار) و نیروی کار انسانها (پتانسیل‌های استعداد، مهارتها، دانشها، امیال و آرزوها و نیازها) تشکیل می‌گردد. روابط تولید شامل روابط اجتماعی انسانها در تولید است که تقسیم کار، شیوه‌ی استخدام، سازماندهی و جایگزینی نیروی کار، شیوه‌ی توزیع و مبادله‌ی محصولات تولید شده و به ویژه روابط مالکیت اقتصادی بر نیروهای تولیدی را در بر می‌گیرد که این آخری رابطه‌ی تعیین کننده‌ی روابط دیگر تولیدی است. مالکیت اقتصادی را عموماً می‌باید از مالکیت حقوقی تمایز داد، چرا که اولی به مفهوم چگونگی روابط برای کنترل مادی و نه حقوقی (ایدئولوژیک) بر پروسه‌ی تولید است. مثلاً، در سطح حقوقی، "حق" شراکت کارگران در سهام کارخانه‌ها شاید بتواند آنها را مالک حقوقی وسایل تولید خویش کند ولی در واقع امر قدرتی به آنان در کنترل پروسه‌ی کار و وسایل تولید خویش نمی‌دهد. اشکال گوناگون شیوه‌ی تولید بر حسب اشکال گوناگون مالکیت اقتصادی بر نیروهای تولید (نیروی کار و وسایل تولید) تعیین می‌گردد. در این روابط، مالکیت بر وسایل تولید نقش تعیین کننده ایفا می‌کند. در شیوه‌های تولید طبقاتی، روابط مالکیت خصوصی بر نیروهای تولید (به خصوص بر وسایل تولید) به تضاد روابط تولید با نیروهای تولید خصلنی آنتاگونیستی می‌بخشد.

پروسه‌ی کار، نیروی محرکه و عامل اساسی رشد نیروهای تولید و روابط تولید از طریق ایجاد شرایط برای عملکرد دیالکتیکی این دو بر یکدیگر است. در این رشد دیالکتیکی، روابط تولید معمولاً از نیروهای تولید، به دلیل شکل گیری منافع و نهادهای مشخص انسانها در تقسیمات کار پروسه‌ی تولید، عقب می‌مانند ولی در دراز مدت مجبور به تطبیق خود

با رشد نیروهای تولید خواهند بود. در جوامع طبقاتی، دیالکتیک بین نیروهای تولید و روابط تولید خصلتی آنتاگونیستی دارد و تسخیر دومی مگر از طریق مبارزه طبقاتی و نتیجتاً انقلاب فوری اجتماعی ممکن نیست. دیالکتیک نیروهای تولید و روابط تولید در پروسه کار، چون نیروی محرکه اساسی تاریخ بشری، در جوامع طبقاتی شکل مبارزه طبقاتی مابین طبقات حافظ روابط تولید کهنه و طبقات حامل نیروهای تولید نوین، را به خود می‌گیرد. بنابراین، می‌توان گفت که، در جوامع طبقاتی، مبارزه طبقاتی نیروی محرکه‌ی اساسی تاریخ است. در مقدمه‌ی معروف خویش در سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی، مارکس بر اهمیت نقش کار تولیدی انسان و دیالکتیک درونی پروسه‌ی تولید در تکامل جامعه‌ی انسانی بدین گونه تأکید می‌کند:

"انسانها طی تولید اجتماعی وجود خویش به طور قطع پای در روابط معینی می‌گذارند که مستقل از اراده‌ی آنهاست - یعنی روابط تولیدی متناسب با مرحله‌ی معینی از رشد نیروهای مادی تولید خود. کل این روابط تولیدی تشکیل ساخت اقتصادی جامعه، [یعنی] شالوده‌ی واقعی آن را می‌دهد که بر پایه‌ی آن روئینای حقوقی و سیاسی [جامعه] برپا می‌گردد و اشکال معین شعور اجتماعی در رابطه با آن قرار می‌گیرد. شیوه‌ی تولید زندگی مادی همانا تعیین کننده‌ی شرایط روند عام زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری است. نیروهای تولید مادی جامعه در مرحله‌ی معینی از رشد، با روابط تولیدی موجود یا - در اصطلاح حقوقی آن - با روابط مالکیتی که در چارچوب آن تا آن مرحله از رشد خود عمل کرده‌اند در تضاد می‌افتند."

این روابط، چون اشکال رشد نیروهای تولید، به مانعی در رشد آن بدل می‌گردند؛ از این مفتح انقلاب اجتماعی آغاز می‌گردد. عین نظام اجتماعی قبل از آن که کلیه‌ی نیروهای تولیدی مورد نیازش رشد نیافته باشند، مضمحل نمی‌شود، و روابط تولیدی برتر جدید عین گاه قبل از آن که شرایط مادی وجود آن در چارچوب جامعه‌ی قدیم به حد بلوغ نرسیده باشد، جانشین روابط تولیدی قدیم نمی‌گردد. (مارکس، تأکیدما ازماست.)

بحران سرمایه‌داری

بنابراین تریالیسم فلسفی، "بحران" ما را می‌توان به منزله‌ی مخنصات زمانی - مکانی خاص از یک سیستم ("حلقه‌های زنجیر" - لنین) فرض کرد که در آنها تضادهای درونی غالب بر سیستم، پس از یک دوره تغییرات کمی، تحولات کیفی را می‌طلبند و در این راستاست که امکان نفی دیالکتیکی (نفی در نفی) کهنه توسط نو فراهم می‌گردد. از این رو، مطالعه‌ی بحران سرمایه‌داری مترادف مطالعه‌ی چگونگی رشد تضادهای درونی آن به ویژه در سطح شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است. شناخت مشخص از "بحران سرمایه‌داری" خاص مشروط به بررسی تجزیه‌ای تضادهای خود ویژه‌ی آن بحران و در نتیجه توضیح تحلیلی آن بحران در کلیت حیات جامعه‌ی سرمایه‌داری است که این توضیح در سه وجه می‌باید صورت گیرد: ۱- تحلیل تشویریک از ویژگیهای آن بحران، ۲- خصلت یابی ویژگیهای زمانی آن بحران در تاریخ جامعه‌ی سرمایه‌داری، ۳- خصلت یابی ویژگیهای مکانی آن بحران در اجزای سرمایه‌داری در شرایطی

که سرمایه‌داری از لحاظ اقتصادی جهانی، ولی از لحاظ سیاسی - فرهنگی، کشوری است؛ این خصلت یابی در مورد جامعه‌ی سرمایه‌داری به صورت مطالعه‌ی "تضادهای درونی امپریالیسم" در دینامیسم طبقاتی بورژوازی در عرصه‌ی جهانی، در کشورهای امپریالیستی و در کشورهای تحت سلطه، مطرح می‌گردد. در عریک از وجوه سه‌گانه‌ی فوق شناخت دینامیسم بحران مشروط بر شناخت توأم علت، اثرات و راه حل آن است. هدف ما در اینجا صرفاً ارائه دادن فشرده‌ی درک مارکس از دینامیسم بحران انباشت سرمایه است.

تئوری "گرایش نزولی نرخ سود" بیان نتایج تحلیلهای مارکس از قوانین اساسی‌ایست که منجر به افت و خیزهای ندر از مدت در روند انباشت سرمایه می‌گردند: دوره‌های طولانی رشد شتابان به ناچار در متعاقب آن، دوره‌های رشد شند شونده و نهایتاً شوک‌های شدید اقتصادی. باید توجه کرد که این نوع بحرانهای عمومی اقتصادی کاملاً از سیگلهای مبادله‌ای یا بحرانهای مقطعی ناشی از اتفاقات خاص تاریخی مانند بدی محصول، امکانات مالی و چیز اینها، متمایزند. سیگلهای مبادله‌ای یا بحرانهای مقطعی را می‌باید بر اساس شرایط مشخص تاریخی توضیح داد. نیروی محرکه‌ی عمده‌ی فعالیتهای سرمایه‌داران همانا کسب حداکثر سود است؛ و ارزش اضافی منبع پنهان این سود را تشکیل می‌دهد. برای تسخیر عرچه بیشتر ارزش اضافی (و بنابراین سود)، سرمایه‌داران می‌باید در رقابت با یکدیگر در دو جبهه تلاش کنند: یکی در پروسه‌ی تولید (کار)، علیه کار، می‌باید حداکثر ارزش اضافی را از طریق طولانی کردن، شدت دادن کار روزانه (تسخیر ارزش اضافی مطلق) و همچنین از طریق رشد باروری کار (تسخیر ارزش اضافی نسبی که شکل غالب در استثمار را می‌یابد) از

کارگران استخراج کنند: دیگری در پروسه گردش، علیه دیگر سرمایه‌داران، می‌باید مخارج تولید برای هر واحد محصول را به حداقل تقلیل دهند تا بازار را به خود اختصاص دهند. ازدیاد سرمایه‌ی ساکن (Fixed Capital) (سلاحی برای پیروزی در هر دو جبهه است. به طور خلاصه، رشد نسبت سرمایه‌ی ساکن به کار (مکانیزه کردن تولید) مکانیسم اصلی رشد باروری کار است، و در عین حال رشد نسبت سرمایه‌ی ساکن به محصول (سرمایه‌ی پیر کردن تولید) مکانیسم اصلی تقلیل مخارج تولید عرواح محصول است. ولی رشد سرمایه‌ی ساکن، خود موجب نزول نرخ سود در روشهای پیشرفته‌تر تولید می‌گردد. برای افراد سرمایه‌داری که در آغاز این روشهای بزرگ‌تر و سرمایه‌ی‌تر تولید را به کار می‌گیرند، کمتر شدن مخارج تولید (سر محصول) برای آنها امکان آن را به وجود می‌آورد که قیمت‌های خویش را پایین آورند و فروش محصولات خود را در بازار گسترده‌تر سازند و بدین ترتیب، علی‌رغم نرخ سود کمتر، سهم بیشتری از حجم سود را از بازار به خود اختصاص دهند. ولی برای سیستم، در کلیت خود، این به مفهوم نزول نرخ سود متوسط است. مارکس اشاره می‌کند که نیروهای متقابلی وجود دارند که در جهت کند کردن و حتی برعکس کردن گرایش نزولی نرخ سود می‌توانند عمل کنند. شدت بیشتر استثمار، مزدهای کمتر، سرمایه‌ی ثابت ارزان، رشد صنایع دارای ترکیب سرمایه‌ی کم، وارد کردن محصولات مصرفی (مزدی) یا تولیدی ارزان، مهاجرت سرمایه به مناطق دارای کار و مواد طبیعی ارزان، می‌توانند عمگی از طریق افزایش نرخ استثمار و/یا کم کردن ترکیب ارگانیک سرمایه در جهت خلاف گرایش نزولی نرخ سود عمل کنند. ولی دقیقاً از آنجا که این نیروهای متقابل عموماً در محدودیات

خاصی عمل می‌کنند، حرکت گرایش نزولی نرخ سود عموماً چون گرایش غالب عملکرد خواهد داشت.

در قالب مقوله‌های مارکسیستی منطق بحران سرمایه را می‌توان در افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه سریع‌تر از نرخ ارزش اضافی، حتی زمانی که مزد واقعی و طول یا شدت کار روزانه ثابت باشند، بیان کرد. بنابراین، نرخ عمومی سود، مستقل از این که واکنش کار چه باشد، نزول می‌کند. در دراز مدت، تاثیر این گرایش نزولی نرخ سود بر سرمایه‌گذاری موجب شکل‌گیری "افت و خیزش‌های دراز مدت" (Long-wave) در حجم تعامیت سود ممکن می‌گردد، که در آغاز به طور شتابان رشد می‌کند، بعد کند می‌شود و سپس به رکود می‌انجامد. در مرحله‌ی رکود، تقاضا برای سرمایه‌گذاری افت می‌کند و اقتصاد دارای "ازدیاد" پتانسیل تولید می‌گردد، در حالی که افت سرمایه‌گذاریهای جدید رشد باروری کار را متوقف می‌کند و منجر به رشد مزدهای واقعی به نسبت رشد باروری کار می‌گردد. اینجاست که از یک سو بحران تولید به صورت بحران کمبود مصرف (Underconsumption) و بحران "ازدیاد مزد" ظاهر می‌گردد. مزدهای بالا و شرایط بهتر کار (که

نتیجه‌ی مبارزات گذشته‌ی کارگران است) مستقیماً به کم کردن سود می‌انجامد و، بنابراین، گرایش نزولی نرخ سود را که از منطق درونی حرکت سرمایه بر می‌خیزد، تشدید می‌کند. ولی، همان‌طور که مارکس تاکید می‌کند، این مبارزات یا دیگر رفرمها از جانب بورژوازی عمده در چارچوبهای محدودی که از سوددهی، تحریک سرمایه و رقابت (جهانی) بر می‌خیزند، عملکرد دارند و، بنابراین، قادر به تغییر دینامیسم اساسی انباشت سرمایه نمی‌توانند بشوند. همین نظر را می‌توان در رابطه با محدودیتهای عملکرد دولت در دخالت آن به دینامیسم بحران ارائه داد.

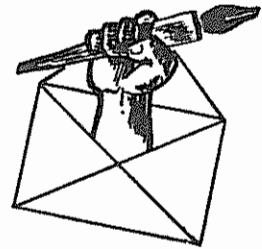
بحران منجر به نابودی تمام عیار سرمایه‌های ضعیف و تشدید حملات علیه کار می‌گردد. اینها مکانیسم‌های "طبیعی" سیستم برای حل بحران‌اند. هر خیز موقت منجر به تراکم و تمرکز بیشتر سرمایه می‌گردد و به نزول بیشتر نرخ سود می‌انجامد. بنابراین، اگرچه تضادها در دراز مدت هرچه بیشتر حدت می‌یابند، با این حال، عیب بحران‌های "بحران آخر" نیست، تا هنگامی که کارگران به اندازه‌ی کافی به آگاهی و سازماندهی طبقاتی خویش دست یابند و بحران را به طریق پرولتری حل کنند. ■

منابع

- * Bottomore, T., et al, A DICTIONARY OF MARXIST THOUGHT. 1983.
- * Harmen, C., THEORIES OF CRISIS. International Socialism, # 29, pp. 45 - 80, 1980.
- * Mandel, E., LATE CAPITALISM, 1972 (75).
- * Shaikh, A., An Introduction to the History of Crisis Theories, in U.S. CAPITALISM IN CRISIS.
- * Marx, Engels, SELECTED WORKS, 3 vols, Moscow, Progress Publishers.
- * Engels, F., THE PART PLAYED BY LABOR IN THE TRANSITION FROM APE TO MAN, Progress Publishers.
- * Marx, K., CAPITAL, vol I, Penguin Publishers.
- * Marx, K., A CONTRIBUTION TO THE CRITIQUE OF POLITICAL ECONOMY, International Publishers.

اجرای شاعران جوان

شاعر بودن . شاعر شدن



داشته باشد. از این نیز فراتر می‌توان رفت. برای آن‌که شعری همچون "لنین" یا "پل بروکلین" پدید آید، افزون بر قلم و کاغذ، یک مایاکوفسکی لازم است، و نه - البته و به هیچ‌رو - هر شاعری که مرک لنین را دیده باشد یا که بر پل بروکلین گذر کرده باشد. شاعر شدن به هیچ‌روی آسان نیست. و از این دشوارتر است شاعر انقلاب شدن. و از این نیز سخت دشوارتر است شاعر (و) انقلابی شدن.

آدم می‌تواند شاعر باشد یا نباشد. و شاعر نبودن، باور کنید، برای هیچ‌کس، ننگی نیست. آنچه ننگ است این است که آدم شاعر بدی باشد. و شاعر بد بودن ننگ است، چرا که خود نمودیست برآمده از و برپادارنده‌ی گونه‌ای ویژه از واپس ماندگی و، حتی، واپس گرایی فرنگی. آن که شاعر نیست، با شاعر نبودن خود، آسیبی

در چندماه گذشته شعرهای زیادی به دست ما رسیده‌است. برخی از این شعرها تا کنون در جهان چاپ شده‌اند. ولی متأسفانه به دلیل باین بودن کیفیت بقیه، نتوانستیم آنها را چاپ کنیم. از آنجا که توضیح تک تک کاستی‌های اینگونه شعرها برای ما امکان پذیر نبوده‌است، نوشته‌ی زیر را به عنوان رهنمود کلی برای شاعران تازه‌کار تهیه کرده‌ایم.



این سخن آن شاعر بزرگ بی‌گمان درست است که، برای آن‌که شعری پدید آید (یا ساخته شود یا سروده شود یا، حتی "تولید" شود)، قلمی لازم است و کاغذی و شاعری. سادگی این سخن، اما، می‌تواند فریبنده باشد. و گویا به‌راستی کم نیستند کسانی که می‌پندارند که عمین بس که قلمی داشته باشند و کاغذی تا بتوانند شعری بسرایند. برای آن‌که شعری پدید آید، قلمی لازم است و کاغذی و شاعری، و نه - البته و به هیچ‌روی - هر کسی که پیش آمده باشد نه قلم و کاغذی در دست یابد دسترس

رفقای بوستن - با تشکر از نامه‌ی شما - گزارشی که فرستاده بودید مورد استفاده قرار خواهد گرفت. طرح جلد شماره‌ی ۳۳ جهان از ریگای گه‌ل شماره‌ی ۱۲ گرفته شده است.

آرژانتین، ح - باعث دلگرمی کارکنان جهان است، که نشریه‌ی ما در آرژانتین به دست شما می‌رسد. امیدواریم با فرستادن گزارش و خبر از آرژانتین به ما کمک کنید تا از مبارزات نیروهای انقلابی در آمریکای لاتین اطلاعات دقیق‌تری داشته باشیم. نشریاتی را که خواسته بودید برای تان ارسال می‌کنیم.

رفقای نروژ - نامه‌ها و پیشنهادهای شما رسید. از مطالبی که فرستاده‌اید در تهیه‌ی مقاله استفاده خواهیم کرد. طرح‌های شما نیز در اختیار رفقای مسئول قرار گرفت. امیدواریم در ادامه‌ی فعالیت‌های انقلابی خود موفق باشید.

استرالیا، رفیق ق - در پاسخ به نامه‌ی شما لازم است توضیح دهیم، برنامه‌ی رادیویی که در جهان ۳۵ به آن اشاره شده‌است توسط هواداران سازمان و هواداران سایر نیروهای انقلابی تهیه و پخش می‌شود. سوئد، رفیق م. ج. - کارت شما به مناسبت سالگرد انقلاب اکتبر به دستمان رسید. تماس خود را با ما

همچنین نوشته بودید که برای کارهای ادبی خود و رفقای دیگر جمع شما احتیاج به راهنمایی دارید. کارهای خود را برای ما بفرستید تا در اختیار بخش ادبی جهان قرار دهیم. امیدواریم تماس‌تان را با جهان ادامه دهید، اتریش، رفقای انجمن هواداری - از فرستادن گزارش‌های مربوط به ایران در مطبوعات اتریش متشکریم. همان‌طور که ملاحظه کرده‌اید، ما از این گزارش‌ها در بخش اخبار نشریه‌ی جهان استفاده می‌کنیم. باز هم از این گزارش‌ها برای ما بفرستید. و همکاری‌تان را با ما ادامه دهید.

حفظ کنید. پاسخ مطالبی را که در نامه نوشته بودید ارسال شد.

کویت، رفیق الف - ۱۹ - خوشحالیم که نشریه به دستتان می‌رسد. نامه‌ی شما در اختیار بخش ارسال قرار گرفت، تا نکاتی را که مطرح کرده‌اید رعایت کنند.

کالیفرنیا، رفیق ج - مطلبی که در مورد نیکاراگوئه فرستاده بودید، در بخش تحقیقات جنبش‌های رهایی بخش مورد استفاده قرار خواهد گرفت.

هندوستان، رفیق کازلی - نامه و شعرهایی که فرستاده بودید دریافت شد. بعضی از این شعرها در جهان چاپ می‌شود. در نامه‌تان

به فرنگ جامعه در زمانه خویش نمی‌رساند. شاعر بد، اما، می‌تواند رواج دهنده بی‌فرنگی یا بفرنگی در میان مردم زمانه‌ی خویش باشد. بسی بهتر است، از همین رو، که آدم شاعر نباشد به عیج رون تا این که شاعر بدی باشد.

و، اما، شاعر می‌تواند از انقلاب - نیز - سخن بگوید یا نگوید. و سخن گفتن از انقلاب، به‌خودی خود، بد نیست و بر عیج شاعر نابخشودنی نیست. آنچه بد است، و بر شاعر نابخشودنیست حتی، بد سخن گفتن از انقلاب است. و بد سخن گفتن از انقلاب بد است، و بر شاعر نابخشودنیست حتی، چرا که این کار، از یک سو، ذوقهای فریخته را از شعر انقلاب می‌ماند، و از سوی دیگر، ذوقهای نافرینخته را به ابتذال می‌گرایاند. از این نیز فراتر می‌توان رفت. کار شاعری که از انقلاب بدسخن می‌گوید، می‌توان گفت، حتی بدتر است از کار شاعری که از انقلاب بد می‌گوید. به شاعری که از انقلاب بد می‌گوید شعر شناسان و شاعران انقلاب می‌توانند پاسخ بگویند. در برابر شاعری که از انقلاب بد سخن می‌گوید، اما، شعر شناسان و شاعران انقلاب، به پاس نیکخواهی او، و به ناگزیر، اغلب خاموش می‌مانند؛ و این "خاموشی"، اندک اندک، نشانه‌ای از "پذیرش" گرفته می‌شود. و تازه، این تنها یک رون سکه است. روی دیگر سکه این است که شعرشناسان و شاعران ضدانقلاب از کار او بهانه‌ای می‌تراشند برای انکار کردن شعر انقلاب به‌طور کلی. بسی بهتر است، پس، که شاعر از انقلاب عیج سخن نگوید تا این که از انقلاب بد سخن بگوید.

و، اما، شاعری که از انقلاب سخن می‌گوید، و خوش نیز سخن می‌گوید،

می‌تواند خود آدمی انقلابی نیز باشد یا نباشد. شاعر انقلاب تفاوت دارد با شاعر انقلابی یا - شاید باید گفت - شاعر و انقلابی. فردوسی، برای نمونه، شاعر کارزار است، اما خود مرد کارزار - البته که - نیست. شاعرانی همچون ناصر خسرو قبادیانی، حسین منصور حلاج، ماثوتمه دون، هوشی مین، برتولت برشت، فرزخی یزدی، خسرو گلرخ و سعید سلطانپور، در تاریخ تکامل شعر جهان، فراوان نیستند. بی‌درنگ بیفزایم که تنها در روشنگری مفهوم "شاعر (و) انقلابی" است که می‌توان این نام‌ها را کنار یکدیگر نشان داد؛ و که، یعنی که، اگر از دیدگاه شعر به‌تنهایی بنگریم، فرخی یزدی یا گلرخ را، برای نمونه، به عیج رون عمیق‌تری هم‌تراز برای ناصر خسرو و یا برشت نخواهیم یافت. و بی‌درنگ بیفزایم، همچنین، که انقلابی نبودن، به‌خودی خود، بد نیست، و بر شاعری که از انقلاب سخن می‌گوید نیز حتی، نابخشودنی نیست. آنچه به‌راستی بد است، و به‌ویژه بر شاعری که از انقلاب سخن می‌گوید نابخشودنی است، انقلابی بد بودن است؛ لاف انقلابی بودن زدن است؛ خودشناسی است. آن که مرد کارزار نیست، و خود می‌داند که مرد کارزار نیست، عم از پیش، از ننگ زانو زدن در برابر دشمن و به جان امان خواستن از او در امان است. آن که خودشناسانه، و رجز خوانان، به‌میدان می‌شتابد، اما، بسا زرد رویی‌ها که باید بکشد و بساناکامی‌ها که باید بچشد. از یاد نبریم، در این زمینه، آنچه را که بر جعفر کوش‌آبادی رفت به زمان آریامهر و آنچه را که بر احسان طبری رفت، و می‌رود، به زمان خمینی. بهتر آن است، پس، که شاعر انقلابی نباشد به عیج روی تا آن که انقلابی بدی باشد، لان زن

و خودشناس.

و بهتر آن است، گفتم، که شاعر از انقلاب عیج سخن نگوید تا این که از انقلاب بد سخن بگوید.

و بهتر آن است، گفتم، که آدم شاعر نباشد به عیج رون تا این که شاعر بدی باشد.

و شاعر شدن، گفتم که، به عیج رون آسان نیست.

و شاعر شدن تفاوت دارد با شاعر بودن.

یعنی چه؟

بسا کسا که شاعر است، اما مرکز و عیجگاه شاعر نمی‌شود، یا چندان که می‌تواند و می‌باید شاعر نمی‌شود.

یعنی چه؟

ببینید. یرسش این است که: آیا شاعر از مادر شاعر زاده می‌شود یا این که در جهان، در برخورد با طبیعت و با انسان، است که شاعر شاعر می‌شود؟ و پاسخ این است که هر دو.

یعنی چه؟

ببینید. "بینش شعری" را داریم، از یک سو، و "دانش شعری" را داریم، از سوی دیگر.

"بینش شعری" آموختنی نیست. متافیزیک گرایان - فلسفی یا دینی، چندان فرقی نمی‌کند - در این چگونگی نمودن "خدا داد" می‌بینند. به این چگونگی، اما، می‌توان و می‌باید از دیدگاه علمی نگریست. و از دیدگاه علمی که بنگریم، می‌توانیم "بینش شعری" را - حالیا - نمودن "مادرزاد" یا "طبیعت داد" بنامیم.

در چه معنا؟

در این معنا، و نه بیشتر، که بر بنیاد قانون‌ها یا قانونمندی‌هایی که علوم انسانی، و به ویژه زیست‌شناسی و روان‌شناسی، در بررسی گوهر انسان، تاکنون بدانها دست یافته‌اند نمی‌توان به‌گونه‌ای چون و چرا ناپذیر روشن کرد که از کجاست و چراست که فلان فرد انسانی از "بینش شعری" برخوردار است و آن

یعنی نه تنها خواندن کارهای شاعران امروز و گذشته‌ی ایران، بل که، همچنین - و تا آنجا که می‌توان - آشنا شدن با کارهای شاعران جهان. شاعرگی جوان روزی می‌گفت: "شعر دیگران را نمی‌خوانم؛ چرا که نمی‌خواهم کار من از کار دیگران تاثیر بپذیرد." شگفتا حماقتا که در این سخن هست! کسانی که چرخ را نمی‌شناسند ناکزیرند که دیگر بار آن را اختراع کنند. و خنده‌آورتر از این چیست که "دانشمندی" امروزین قانونی را کشف کند که ارشمیدس بیش از دو هزار سال پیش آن را "کهنه" کرده بوده است؟ یا ترجم انگیزتر از این چیست که نوزادی، با غوغا کردن در گابواره، بیندازد که او نخستین کسی‌ست، در سراسر کیهان، که زبان به سخن گفتن می‌گشاید؟ طفلگی!

و کم نیستند، غنوز نیز، کسانی که می‌پندارند که نیما یوشیج شعر سرودن را برای خود و برای شاعران پس از خود آسان کرده است. به عیج روی، اما، چنین نیست. نیما یوشیج خود می‌گوید، و به درستی، که شعر گفتن به شیوه‌ی نو برای او بسی دشوارتر است از شعر گفتن به شیوه‌های کهن. و طبیعی‌ست که چنین باشد. سفر کردن بر جاده‌های آسفالتی بسی آسان‌تر است از گذر کردن بردشت‌های دوشیزه و کوستان‌های ناپیموده. و، اما، البته، هرچه تازگی و شگفتی و آفرینش هست نیز، خود، در عمین دشت پیمایی‌ها و گوه نوردی‌هاست. و، اما، هشدار! آن که جاده‌های آسفالتی را نیز حتی نمی‌شناسد بهتر است دلیری نکند و به دشت و گوه نرزد، وگرنه یا گم خواهد شد و یا "پرت" خواهد افتاد.

و هستند، غنوز نیز، کسانی که لخالته‌ها یا نوآوری‌های نیما یوشیج در بافت زبان فارسی را نشانه‌ها یا برآیندهایی از بی‌اعتنایی به، یا ناآگاهی او از، ساختار دستوری

نوشته‌های مهدی اخوان ثالث در باره‌ی شعر نیما یوشیج را، باری، دست کم، "نوعی وزن در شعر امروز فارسی" را باید خواند. به سخنان احمد شاملو درباره‌ی شعر "بی وزن" یا "فرا وزن" باید اندیشید. و، تازه، مراد از "دانش شعر" تنها همان دانستن "معانی و بیان و عروض و قافیه" و چیزها - یا ناچیزها - ی دیگری از این گونه نیست. "عزار نکنی باریک تر ز مو اینجاست" که بی بردن بدانها جز از راه باریک شدن در کارهای شاعران دیگر ناممکن است. قالب‌ها، شکل‌ها، شیوه‌ها و قاعده‌های شعری را باید شناخت. نقد شعر را باید آموخت. و، تازه، دانستن "فن شعر"، برای شاعر، تنها لازم است و به عیج روی کافی نیست. باید دید و دانست که قالب‌ها، شکل‌ها، شیوه‌ها و قاعده‌های شعری را شاعران دیگر، در کارهای خود، چگونه به کار گرفته‌اند. گذشتگان به شاعران جوان سفارش می‌کردند که دیوان‌های شاعران پیشین را بخوانند و تا "شش هزار بیت" از شعرهای ایشان را از بر کنند. شاعر چگونه می‌تواند شعر زمانه‌ی خود را بسراید و شعر زمانه‌ی خود را به پیش ببرد بی آنکه شعر زمانه‌ی خود و شعر تا زمانه‌ی خود را بشناسد؟ هگل گفته است، و به درستی، که فلسفه‌ی هر زمانه‌ای عمده‌ی فلسفه‌های زمانه‌های پیشین را در خود می‌دارد. شعر سر زمانه‌ای نیز، همچنین، شعر عمده‌ی زمانه‌های پیشین را در خود می‌دارد؛ یعنی که باید داشته باشد، وگرنه نمی‌تواند شعر زمانه‌ی خود باشد. شعر امروز ایران، از یک سو، ریشه در شعر گذشته‌ی ایران دارد و، از سوی دیگر، پیوندهایی چند گانه دارد با شعر امروز جهان. شعر امروز ایران را در کلیت آن باید شناخت؛ و این

دیگری از آن برخوردار نیست. حالیا، باید بپذیریم که "بینش شعری" یا در کسی عست، یعنی که او شاعر است، و یا در کسی نیست، یعنی که او شاعر نیست.

اما، و نکته این است که، کسی که شاعر است، تازه، باید شاعر بشود.

در چه معنا؟

در این معنا که او، تازه، باید بشود، و از دل و جان بکوشد، تا از "دانش شعری" برخوردار شود.

ایرج میرزا، در این زمینه، سخنی دارد که عم درست است و عم درست نیست. او می‌گوید:

"شاعری طبع روان می‌خواهد، نه معانی نه‌بیان می‌خواهد"

در این‌که شاعری "طبع روان"، یعنی "بینش شعری"، می‌خواهد عیج سخنی نیست. اما، و نکته این است که، شاعر "معانی و بیان" - که خود تنها بخشی از "دانش شعری" است - نیز می‌خواهد. "دانش شعر" را شاعر باید جان بکند و بیاموزد. آن که شاعر است، تازه، باید شاعر بشود. وگرنه، دست‌آورد شعر او چیزی خواهد بود در همان اندازه‌های عارف قزوینی در شعر مشروطیت، برای نمونه، یا، باز هم برای نمونه، نصرت رحمانی در شعر امروز ایران.

"دانش شعری" را، آری، باید جان کند، یعنی که کارکرد و کارکرد و کارکرد، و آموخت. اگر نه "المعجم" از شمس قیس رازی را، باری، دست کم، "عروض شعر فارسی" از دکتر پرویز ناتل خانلری* را باید خواند. اگر نه عمده‌ی * - دکتر خانلری، استاد دانشگاه تهران و رئیس بنیاد فرهنگ ایران، سناتور شاه بوده. اما، تا هنگامی که کسی بهتر از او کتابی بهتر از "عروض شعر فارسی" ننوشته باشد، شعر آموزان از این کتاب او به جد بی‌نیاز نخواهند بود.

این زبان می‌پندارند. اما این پندار نیز بر خطاست. دخالت کردن یا نو آوری کردن در بافت زبان تفاوت دارد با ناآگاه بودن از، یا بی‌اعتنا بودن به، ساختار دستوری زبان. فراتر رفتن از سطح زبان زمانه تفاوت دارد با فروتر بودن از این سطح. آن که بافت زبان زمانه را، چنان که هست، آماده و شایسته‌ی بازگفتن اندیشه‌ها و خیال‌های خود نمی‌یابد و، در نتیجه، در این بافت آگاهانه دخالت یا نو آوری می‌کند تفاوت دارد با آن که ساختار دستوری زبان زمانه‌ی خود را نمی‌شناسد و، در نتیجه، ولنکارانه یا ناآگاهانه غلط سخن می‌گوید. تفاوت از زمین تا آسمان است میان شاعری که می‌خواهد، یعنی می‌بیند که می‌باید،

"لفظ و ثقت و صوت را برهم" زند،
 "تا که بی‌این هرسه با تو دم" زند،
 با "ماعر" که - طفلک - عنوز نمی‌داند چگونه باید سخن گفت. شاعر حق دارد در بافت زبان نیز دخالت یا نو آوری کند، اما حق ندارد غلط سخن بگوید. و بسیاریند، عنوز نیز، کسانی که می‌پندارند که احمد شاملو خود و شاعران پس از خود را از بند وزن عروضی "آزاد" کرده است. اما این پندار نیز خطاست. "آهنگین بودن" مفهومی گسترده‌تر است از "وزن عروضی داشتن". بسا سخن که "آهنگین" است بی آن که "وزن عروضی" داشته باشد. شعر عجایی نمونه‌ای است از این گونه سخنان. شعر شاملو، در این زمینه، نمونه‌ی دیگر و، البته، درخشان‌تری است. دل انگیز بودن و گوشنواز بودن شعر شاملو، نه از ناموزون بودن آن، بل که - بگوییم: درست برعکس؟ - از رنک و آئنگ و از تپش آوایی ویژه‌ی آن است که بر می‌خیزد. شاملو شعر خود را از

سطح عروض فروتر نیاورده است، بل که - درست برعکس - آن را از این سطح فراتر برده است. و پیروزی او در این راستا تنها و تنها به این علت است که او وزن عروضی و عروض نیمایی را عم خوب می‌شناسد و عم می‌خواند، هر گاه و در هر جا که لازم بداند، خوب به کار بگیرد - و می‌گیرد. زبان شعر شاملو به زبان نثر نزدیک تر نمی‌آید، بل که - درست برعکس - از آن دورتر می‌شود. این چگونگی را، بدبختانه، بیشتر شاگردان و پیروان او انگار دریافته‌اند؛ و از عمین روست که اینان، بیشتر نثر می‌نویسند و خود آن را شعر می‌پندارند.

و بس بسیاریند، عنوز نیز، کسانی که زبان شعری نیما یوشیج را "پیچیده" می‌پندارند. اما این پندار نیز خطاست. زبان شعری نیما یوشیج پیچیده نیست، زبانی ویژه و "نمادین" یا "نماد گرایانه" است: رنک و آنگ و رمز و راز ویژه‌ی خود را دارد. "تا نگردي آشنا، زین، پرده رازی نشوی" اما، عمین که با شیوه‌ی ویژه‌ی سخن گفتن او آشنا شدی، عمه چیز به یکباره روشن می‌شود. رویا رو شدن با شعر او، برای هر تازه آشنا، به گام نهادن در تالاری تاریک می‌ماند. عیج چیز، در آغاز، به چشم نمی‌آید. عمه چیز کم و مه آلوده است. چنین است، اما، تنها تا هنگامی که کلید چراغ برق را نیافته باشی. آنگاه، ناگهان می‌بینی که عمه چیز بر سر جای خویش است و زییاست و باشکوه است و عیج "ابهامی" نیز در کار نیست.

و بسی بیشتر از بسیاریند، عنوز نیز، کسانی که می‌پندارند که ویژگی‌های زبان شعری نیما یوشیج - بگو "پیچیدگی" آن - است که علت اصلی دور ماندن شعر او از مردم، یا مردم از شعر او، است. اما این پندار نیز خطاست. نخست

این که شعر نیما یوشیج به راستی کم خواننده‌تر از شعر دیگر شاعران برجسته‌ی امروز ایران نیست. دیگر آن که علت اصلی دور مانده بودن شعر نیما یوشیج از مردم را، اگر چنین باشد و تا آنجا که چنین است، می‌باید در سطح برخورداری مردم زمانه از فرهنگ جامعه‌ی ما جست و جو کرد و نه در ویژگی‌های زبان شعری نیما یوشیج. یکی از برآیندهای بهره‌کشی انسان از انسان - به شکل‌های (گوناگون) استثمار و استعمار - همانا واپس ماندگی یا - بهتر است بگوییم - واپس نگا گذاشته شدن فرهنگی است. در یک جامعه‌ی طبقاتی، و، بدتر از آن، در یک جامعه‌ی استعمار زده، از یک سو، کل فرهنگ جامعه امکان و دیدان نمی‌یابد تا آزادانه، یعنی به گونه‌ای طبیعی، بیابد و تکامل بیابد و، از سوی دیگر، توده‌های تهیدست مردم اجازه و فرصت نمی‌یابند تا از هر آنچه کل فرهنگ جامعه‌ی ایشان، عم از پیش و عم اکنون، در خود دارد برخوردار شوند. از یک سو، کل فرهنگ جامعه واپس می‌ماند، یا - بهتر است بگوییم - واپس نگا گذاشته می‌شود و، از سوی دیگر، میان کل فرهنگ جامعه و سطح برخورداری بودن توده‌های تهیدست مردم از آن شکاف می‌افتد. به بیان دیگر، از یک سو، کل فرهنگ جامعه کمتر از آن پیش می‌رود که می‌توانست، و می‌تواند، پیش برود و، از سوی دیگر، کل فرهنگ جامعه پیوسته بالاتر از سطح برخورداری بودن توده‌های تهیدست مردم از آن می‌ماند. پرسش این است که، در چنین شرایطی، وظیفه‌ی شاعر، یا هنرمند به‌طور کلی، چیست؟ شاعر، یا هنرمند به‌طور کلی، در چنین شرایطی، چه باید بکند؟ پیش از پرداختن به این پرسش، به جا و به هنگام است که یادآوری کنیم که سخن گفتن از "باید" و "نباید" ما در کار هنرمند، و در کار شاعر چون یک

هنرمند، در چه معنا و تا به کجا رواست و در چه معنا و تا به کجا روا نیست. و بهتر است، در این زمینه، دامنه‌ی سخن را به کار شاعر چون یک هنرمند محدود کنیم و به یاد داشته باشیم که، در این زمینه، آنچه درباره‌ی کار شاعر درست است درباره‌ی کار هنرمند به طور کلی نیز درست است. آن که شاعر است، یعنی که از "بینش شعری" یا از "استعداد شعری" برخوردار است، برای آن که شاعر بشود، یعنی که به "دانش شعری" دست بیابد، یعنی که استعداد خود را شکوفان کند، می‌باید که قالب‌ها و شکل‌ها و شیوه‌ها و قاعده‌های پیش‌فراورده و در کار شاعران دیگر تبلور یافته را بیاموزد. آن که شاعر شده باشد، اما، دیگر، خود، قالب‌ها و شکل‌ها و شیوه‌ها و قاعده‌های کار خویش را، در کار خویش، و با کار خویش، تعیین می‌کند. آن که شاعر است، پیش از آن که شاعر بشود، می‌باید که به بسیاری "باید‌ها" و "نباید‌ها" متن در دعد. پس از آن که شاعر شد، اما، برای او، دیگر، باید و نبایندی بیرون از خود او در کار نیست. او خود، دیگر، قانونگذار درونی شعر خویش است. خود اوست، دیگر، که باید‌ها و نبایدهای ویژه‌ی شعر خویش را در شعر خویش، و با شعر خویش، تعیین می‌کند. این "خود"، در واپسین تحلیل، همانا نمودی ست از نیروهای پیش‌رونده‌ی تاریخ که در درون شاعر، چه در دانستگی و چه در ندانستگی او، در کارند، اما بگذارید از روشنگری بیشتر این چگونگی، در اینجا و اکنون، بگذریم و بازگردیم به پرسش پیشین خویش.

در شرایط واپس‌نگاه‌داشته‌شدگی فرسنگی و پایین بودن سطح برخورداری

توده‌های تهیدست مردم از کل فرسنگ جامعه‌ی خویش، وظیفه‌ی شاعر چیست؟ شاعر، در چنین شرایطی، چه باید بکند؟ باید روشن باشد، اکنون، که در این زمینه نیز، همچنان که در هیچ زمینه‌ی دیگری، "وظیفه" یا "باید"ی ویژه و از پیش تعیین شده، برای شاعر، در کار نیست. خود اوست که می‌باید، یعنی که می‌تواند، در این زمینه نیز، همچنان که در هر زمینه‌ی دیگری، "باید" یا "وظیفه‌ی" ویژه‌ی خود را، برای خود، در کار خود و با کار خود تعیین کند. به بیان دیگر، شاعر ناگزیر نیست که "مردمی" یا "پیشرو" یا "انقلابی" باشد. طبقات واپس‌گرا نیز، به هر حال، همیشه شاعران ویژه و حتی برجسته‌ی خود را داشته‌اند و هنوز عم دارند. تاریخ شعر کهن ایران پر است از نام اینگونه شاعران. و امروز نیز اینگونه شاعران کم نیستند. شاعران مردمی یا پیشرو یا انقلابی، اما، از دیدگاه کنونی که بنگریم، با یکدیگر همانندی ویژه‌ای دارند. اینان هیچ یک، و هیچگاه، آنچه را که هست چنان که هست نمی‌پذیرند. اینان همه، و همیشه، آنچه می‌تواند باشد و باید باشد را در چشم انداز اندیشه و خیال خویش دارند. اینان سرود پردازان و تصویرگران آرمان‌های جامعه و مردم خویش‌اند. و اینچنین‌اند اینگونه شاعران به ویژه در برخورد با فرسنگ جامعه‌ی خویش. اینان فرسنگ جامعه‌ی خویش را، و به ویژه سطح برخورداری بودن توده‌های مردم از کل این فرسنگ را، هرگز چنان که هست نمی‌پذیرند. اینان همه، و همیشه، می‌کوشند تا فرسنگ جامعه‌ی خویش را از آنچه هست و سطح برخورداری بودن مردم از فرسنگ جامعه‌ی خویش را از آنچنان که هست فراتر و بالاتر ببرند. اینان از پیشاهنگان تکامل

فرهنگی جامعه‌ی خویش‌اند. بخشی از معنای این سخنان این است که کوشش به پایین آوردن زبان شعر تا سطح زبان کوچه و بازار، عرجه باشد، باری، کاری مردمی یا پیشروانه یا انقلابی نیست. شاعر مردمی یا پیشرو یا انقلابی درست در راستای عکس این کار می‌کوشد: می‌کوشد - یعنی - تا زبان کوچه و بازار را تا سطح زبان شعر بالا ببرد.

و بسیارند، در همین زمینه، غنوز نیز، کسانی که می‌پندارند که شاعر می‌باید، یا بهتر است، که هر چه "ساده‌تر سخن بگوید تا زبان شعر او مردمی‌تر یعنی مردم فهم‌تر باشد. اما، اگر مراد از "ساده سخن گفتن" همان پایین آوردن زبان شعر تا سطح زبان کوچه و بازار باشد، آشکار است که این پندار نیز خطاست. ساده سخن گفتن را با آسان‌گیری در زبان شعر یکی نگیریم. ولنکاری در سخن گفتن را با "سهل و ممتنع" سخن گفتن یکی نگیریم. دو گونه ساده سخن گفتن داریم: ساده سخن گفتن کودکان نوپا را داریم، از یک سو، که اندیشه‌ای ژرف و بلند برای بازگفتن ندارند؛ و ساده سخن گفتن خردمندان پرمایه را داریم، از سوی دیگر، که از بینشی زلال و دانشی صیقل یافته برخوردارند. و گفتن نباید داشته باشد که ساده سخن گفتن برتولت برشت در شعر، برای نمونه، چگونه ساده‌سخن گفتنی‌ست.

تا اینجا، بیشتر، از شاعر بودن و شاعر شدن سخن گفتیم. در یک کلام می‌توان گفت: آن که شاعر است با آموختن "چگونه گفتن" است که شاعر می‌شود.

اکنون بپردازیم به "چه گفتن". شاعر، اگر بخواید شاعر انقلاب یا - فرق می‌کند - شاعر (و) انقلابی نیز باشد، بی‌گمان، می‌باید که جهان‌نگری انقلاب یا - فرقی نمی‌کند - جهان‌نگری انقلابی را بیاموزد. و

شاعر برون . شاعر شدن

شاعر، در این زمینه، به خود، و به مردم خویش نیز، ستم می‌کند اگر با خواندن کتاب پولیتسر مثلا - و یکی دو مقاله در روشنگری مفهوم‌های کلی و اصول ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی کار را پایان یافته بینگارد. و شاعر انقلاب یا انقلابی، با نغمه‌ی بینش و دانش شعر و جهان نگرانه‌ی خویش، باز ول معطل خواهد بود اگر نکوشد تا با گذشته و اکنون جامعه‌ی خویش سرچه آشنا تر گردد.

کار شعر را آسان نگیریم. به شاعر بودن خرسند نباشیم. بگوئیم تا شاعر بشویم. و شاعر نمی‌توان شد مگر با کار و عشق به کار و باز هم کار.

و به یاد داشته باشیم، به‌ویژه، که عینکس تنها با برخورداری بودن از احساسات مردمی و تنها با به‌کاربردن واژه‌هایی همچون "کارگر" و "قیام" و "سازمان" و "سرخ" و "خلق" و مانده‌های اینها و پیشکش کردن "شعر" خود به خاطره‌ی یکی از پیشتاژان جنبش انقلابی ایران، شاعر نمی‌شود، چه رسد به شاعر انقلاب یا شاعر (و) انقلابی.

باید مایاکوفسکی شده باشی، یعنی که باید بینش شعری خود در پرتو دانش شعری آیین‌وار میقل یافته باشد و جهان‌نگری انقلابی را دانسته باشی و جامعه‌ی انقلابی خویش را شناخته باشی، تا بتوانی شعر بلند و درخشان "لنین" را بسرایی.

با این عمه، برای شاعرانی که پیوسته کار می‌کند و کار می‌کند و کار می‌کند، طبیعی‌ست که سرودن شعر روزبه‌روز آسان‌تر و آسان‌تر و آسان‌تر بشود. معنای این سخن این است، اما، که شاعری که خیال و اندیشه و زبان خود را پیوسته می‌ورزاند طبیعی‌ست که روزبه‌روز شاعرتر و شاعرتر و شاعرتر بشود.

تنها در لحظه‌ی سرودن است که، برای آن که شعری پدید آید، تنها قلمی لازم است و کاغذی و شاعری. اما، تا این لحظه فرا برسد، آن که شاعر است نخست باید شاعر شده باشد. وگرنه، برآیند کار او شعر نخواهد بود؛ عمان غوغو کردن نوزاد خواهد بود، در گاوواره که تنها می‌تواند برای مادرش دل‌انگیز و عیجان آور باشد.

برای تخفیف بحران اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... است. تضاد بین جناح‌ها نشانه‌ی درمان‌ندگی رژیم و سترون بودن راه‌حلی‌های آن برای برون رفت از وضعیت ورشکستگی همه‌جانبه‌ی کنونی است. این تضادهای مرگ‌آور، نشانه‌ی مرگ نزدیک رژیم است.

طبیعی است که در چنین وضعیتی ندای وحدت طلبانه‌ی خمینی خریداری نداشته باشد. مسأله بسیار اساسی‌تر از آن است که با مدخلات خمینی جناح‌ها کوتاه‌بیایند. مسأله، حفظ نظام سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی است. سقوط رژیم چنان نزدیک شده است که هر جناحی برای پیشبرد راه‌حل‌های خود جهت حفظ آن حاضر است تا سرحد ایستادن در مقابل خمینی پیش رود.

اما باید توجه داشت که به زیر سوال رفتن خمینی به‌عنوان ستون اصلی در حفظ رژیم، مسأله‌ای نیست که سردمداران جناح مخالف به راحتی آنرا تحمل کنند. زیرا آنان می‌دانند که در وضعیت بسیار حساس کنونی هر گونه‌ی زیر سوال رفتن خمینی فرایند فروپاشی رژیم را تسریع خواهد کرد. پس بی‌جهت نیست که نمایندگان

جناح موسوی‌آنانی را که در مجلس از امر امام سربیزی کردند، تهدید به نابودی می‌کنند. یا اینکه سربیزی از امر امام برای طلاب و روحانیون حوزه‌ی علمیه‌ی قم آنقدر گران تمام شد که به طرفداری از خمینی و در دفاع از اصل ولایت فقیه در خیابانهای قم دست به تظاهرات زدند. یا اینکه منتظری بلافاصله اعلام کرد که همه‌ی بایدها از امام اطاعت کنند. اینان با این تبلیغات قصد دارند توریته‌ی از دست رفته‌ی خمینی را به او بازگردانند.

اما همه‌ی این تلاشها بی‌بهره است. بحران شدیدتر از آن است که در میان بالایی‌ها شکاف ایجاد نکند. تنها راه فارغ شدن از تضادهای بحران است. و تنها راه حل فارغ شدن از بحران سرتگونی رژیم است.

سرمقاله: بحران هاگوهیت و ...

حفظ کند. و دیگر همچون گذشته قادر نیست با یک فرمان از بالا اختلافات را حل کند. تضادهای بین جناح‌ها اساسی‌تر از آن است که به خواست خمینی حل شوند. این تضادها با زتاب بحران ژرف اجتماعی و اقتصادی است که خود را در حوزه‌ی سیاست در دفاع از یا مخالفت با نخست‌وزیری موسوی جلوه می‌دهد. تضاد بین جناح‌ها بیا نگر دست و پا زدن مهره‌های ریز و درشت رژیم

برای مرتجعین نیز شکسته شده است. او حتی در نزد نزدیک‌ترین پادوهای خود بی‌اعتبار شده است. تضادهای آنقدر شدت یافته‌است که دیگر کسی حتی خط امام را هم نمی‌خواند. خمینی تاکنون حلقه‌ی اتصال همه‌ی جناح‌ها بوده‌است و همه‌از او اطاعت می‌کردند. ولی رویداد اخیر به خوبی نشان می‌دهد که خمینی دیگر قادر نیست "وحدت کلمه" را بین مزدوران جیره‌خوار خود

می‌توانید نشریات "کار"، "ریگای کهل"، "بامی استار" و "جهان" را از نشانی‌های زیر درخواست کنید

نگرش بر ...

(از بیانیه PKP - ۲۷ نوامبر ۱۹۷۲) سیاست حزب نسبت به حکومت نظامی با اعتراض تعدادی از اعضا و هواداران حزب مواجه شد. این عده، در عمین تاریخ، از PKP جدا شدند و "گروه مارکسیست لنینیست" MLG را تشکیل دادند. گروه اعلام کرد "از آنجا که حزب به انقلاب پشت کرده است، ما تنها با پشت کردن به حزب می‌توانیم به انقلاب وفادار بمانیم." به نظر می‌رسد عده‌ای از اعضا و هواداران این گروه توسط PKP به قتل رسیدند (آنک پایان ۱۵ اکتبر ۱۹۷۹) در اکتبر ۱۹۷۴، رهبری PKP، در قصر مالاکانانک، با مارکوس و ژنرالهای ارتش ملاقات کرد. منشی اول به اعضا و کادربای PKP توصیه کرد اسلحه‌های خود را به پلیس تحویل دهند و حزب رسماً پذیرفت که با دولت همکاری کند.

همان طور که در آغاز مقاله اشاره کردیم، در چند ماه اخیر وخامت اوضاع اقتصادی و پیروزیهای جدید ارتش نوین خلق، بحران سیاسی حادی در فیلیپین به وجود آورده است. دیگر همگان، از امپریالیسم آمریکا و عامل سر سپرده‌اش مارکوس تا لیبرالهای جناح مخالف، انقلاب را باور کرده‌اند. در چنین شرایطی، امپریالیسم آمریکا، نگران از سقوط نظام سرمایه‌داری در فیلیپین و به منظور تضمین ادامه‌ی نفوذ سیاسی - نظامی خود در منطقه، با تقویت جناحهای لیبرال و فشار بر دولت مارکوس (تهدید لنو کمکهای اقتصادی و نظامی) او را مجبور کرد تا تاریخی را برای برگزاری انتخابات ریاست جمهوری اعلام کند. از آنجا که علاوه بر بحران اقتصادی، رشوه‌خواری و فساد در بوروکراسی باعث بی‌آبرویی مارکوس و عمسورش شده است، جناحهایی از کنگره‌ی آمریکا (از احزاب جمهوریخواه و دموکرات) مصمم‌اند با تقویت لیبرالهایی چون لوزل و عمستر آکینو در انتخابات ریاست جمهوری، ادامه‌ی سلطه‌ی امپریالیسم بر فیلیپین را تضمین کنند، غافل از آنکه خلقهای فیلیپین که طی ۱۶ سال گذشته درگیر یکی از موفق‌ترین جنگهای رعبایی بخش بوده‌اند، هرگز اجازه نخواهند داد، پیروزیهای مبارزاتشان پشتوانه‌ی به قدرت رسیدن جناح دیگری از بورژوازی شود. ارتش نوین خلق و حزب کمونیست فیلیپین به رغم انحرافات عمده در مسایل جهانی و داخلی، تا کنون در انتخاب بین رفرم و انقلاب راه انقلاب را انتخاب کرده‌اند. ولی تنها ادامه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی مشخص خواهد کرد این حزب تا چه حد می‌تواند مبارزات کارگران و زحمتکشان فیلیپین را تا پیروزی نهایی رهبری کند.

۶ شماره - ۱۵۰ - دلار ۱۲ شماره - ۲۹۰ - دلار	I.S.V.V. Postfach 122 Post AMT 1061 Wien, Austria	اتریش
۶ شماره - ۲۰ - دلار ۱۲ شماره - ۳۵ - دلار	Postfach 110834 6100 Darmstadt West Germany	آلمان غربی
۶ شماره - ۸ - دلار ۱۲ شماره - ۱۵ - دلار	Hadi P.O.Box 419 N.Y., N.Y. 10185 U.S.A.	آمریکا
۶ شماره - ۶ - پوند ۱۲ شماره - ۱۱ - پوند	O.I.S BM Kar London WC1N 3XX England	انگلستان
۶ شماره - ۹۰۰۰ - لیر ۱۲ شماره - ۱۷۰۰۰ - لیر	M.C.P 6329 Roma Prati Italia	ایتالیا
۶ شماره - ۵۰۰ - فرانک ۱۲ شماره - ۹۰۰ - فرانک	E.I. B.P.8 1050 Bruxelles 5 Belgique	بلژیک
۶ شماره - ۹۰ - کرون ۱۲ شماره - ۱۸۰ - کرون	I.S.F. P.B. 398 1500 Copenhagen . V Danmark	دانمارک
۶ شماره - ۸۰ - کرون ۱۲ شماره - ۱۲۰ - کرون	I.S.S Box 50057 10405 Stockholm Sweden	سوئد
۶ شماره - ۷۰ - فرانک ۱۲ شماره - ۱۲۰ - فرانک	A.C.P B.P. 54 75261 Paris Cedex 06 France	فرانسه
۶ شماره - ۱۰ - دلار ۱۲ شماره - ۱۸ - دلار	ISS P.O. Box 372 Ahuntsic Station Montreal, P.O. H3L 3N9 / Canada	کانادا
۶ شماره - ۲۴ - فلورن ۱۲ شماره - ۴۰ - فلورن	P.B. 11491 1001 G.L. Amsterdam Netherlands	هلند
۶ شماره - ۳۰ - روبل ۱۲ شماره - ۵۰ - روبل	P.O. Box 7051 New Delhi 65 India	هند

اخبار جنبش دانشجویی

در انگلستان نیز روز دوشنبه ۱۸ نوامبر، عوادلاران سازمان به اتفاق سایر نیروهای انقلابی، تظاهرات ایستاده‌ای در مقابل سفارت دانمارک در لندن برگزار کردند.

دستخوش تنگ نظری سیاسی و عدم دقت علمی شده ایم.

با در نظر گرفتن همه این جهات و جوانب است که نویسنده این سطور در نوشته‌هایش، بخصوص مقارن با صدور دعوت عام مبنی بر ضرورت تشکیل شورای موقت انقلابی سراسری کردستان، همواره اصطلاح "جنبش ملی - انقلابی" را بکار برده است. در این خصوص ذکر یک نکته‌شنایان توجه است و آن اینکه اصطلاح مذکور در ادبیات ما رکیبستی سابقه‌یینه دارد، چه در نوشته‌های لنین آنجا که رهاشی بخش ملی دره شمعرات را مورد تحلیل قرار می‌دهد، وجه در قطعنامه‌های بین الملل کمونیستی در زمان حیات لنین همواره با دقت علمی این اصطلاح بکار برده شده است، اما بکار بردن آن از سوی نویسنده این سطور بهیچوجه با زبانی یک اصطلاح قدیمی نبود بلکه با در نظر گرفتن خصوصیات جنبش رهاشی بخش کردستان ایران در شرایط حاضر این اصطلاح از لحاظ دقیق‌تر و علمی تر بنظر می‌رسد. عدم درک صحیح از ماهیت جنبش رهاشی بخش در کردستان، لاجرم عدم توجه به لزوم وحدت عمل همه‌سا زمانها و نیروهای فعال در عرصه سیاسی، در راه تحقق رهاشی جنبش ملی - انقلابی کردستان، را در پی داشت، و این عدم توجه به لزوم و بلکه حیاتی بودن وحدت عمل و تحقق آن، نتیجه منطقی آن عدم درک درست از ماهیت جنبش بود، که خود بخوبی نشانده‌اشیل جنبش ملی - انقلابی کردستان، در روئی با توطئه‌های گسترده و تنها جماعت نظامی رژیم جمهوری اسلامی، تبدیل گردید.

از زمان نخستین روزهای قیام نویسنده این سطور با پیگیری در راه تحقق این وحدت عمل کوشید و همه توانش را در این راه بکار انداخت و در مواردی نیز موفقیت‌هایی بدست آمد و گام‌های نسبتا موثری برداشته شد، ولی متاسفانه با توجه به زمینه‌های عینی محلی، چه از نظر ریشه‌دار بودن سنن قبیله‌ای و روحیاتی که ریشه‌دار بین سنن داشته و چه از لحاظ سابقه‌چریانات انتقادی و تشعابی در بطن حسیب دمکرات کردستان ایران در سالهای که رهبری آن ناچار از آنها - جرت بخارج شده بود، و چه از لحاظ تا شیریدیری یا راه‌های از جریانات سیاسی کردستان ایران از جریانات نظیر و متا به در کردستان عراق و نیز انتقال بی‌وجه اختلافات درونی جنبش در کردستان عراق به کردستان ایران، مزید بر جهات اساسی که در پیش شرح داده شد، عدم وحدت عمل سا زمانها و نیروهای فعال در عرصه سیاسی کردستان جایش را به درگیری‌های موضعی بین حزب دمکرات و کومله داد، و این خود منبع یک خطر جدی برای مجموعه جنبش بود.

از زمان ابتدای بروز نخستین درگیریها، از سوی عناصر دلسوز و مخلص و خا مت این خطر بدرستی ارزیابی گردید و هر یک از این عناصر بقدرا کافی برای جلوگیری از گسترش دامنه این درگیری - ها تلاش کرد، تلاشی که با توجه به علل ریشه‌ای پیش گفته اختلافات بی‌ثمر ماند.

این نکته بدیهی است که دشمنان رنگارنگ جنبش ملی - انقلابی کردستان، که تعدادشان نه تنها اندک نیست بلکه بیشمار می‌باشد، بیروزیان درگیریها را از لحاظ خودشان بفعال نیک گرفته و به اصطلاح سوراخ دعا را بدرستی پیدا کردند و مسلم است که بطریق و وسائل گوناگون در تشدید این اختلافات کوشیده و با زهم می‌کوشند، با یدبسیا رسیک مغزوسا ده اندیش بودند تا امیریا لیسیم و عوا - مل رنگارنگ اورا، نسبت به جریانات داخلی جنبش کردستان بی - تفات و فرض کرد، همچنین از بدیهیات است که رژیمهای ایران و عراق در این طرف و آن طرف مرزهای رسمی شان، انواع و اقسام عوا مل و مزدوران محلی دارند، نا دیده گرفتن تا شیرا بین عوا مل و سیاستهای مودیانه هر یک از دو رژیم نیز در تشدید این درگیریها،

حداقل نامی جزیبی‌خبری و سبکسری ندارد، بخاطر بیاریم که در - گیریهای اورا ما نات در چه شرایطی روی داد؟ مقارن با آن از یکد سوخی از مذاکرات حزب دمکرات کردستان ایران با رژیم جمهوری اسلامی ایران در میان بود، با همه اشتقاقی که نسبت به این مذاکرات صورت می‌گرفت، و از سوی دیگر مذاکرات یکپه‌تی نیشتمانی کردستان عراق با حکومت عراق و با پارادرمیانی رهبری حزب دمکرات کردستان ایران در جریان و در شرف رسیدن به نتیجه‌نهایی بود!

از تحریکات احتمالی حکومت ترکیه دیگر لازم نیست سخنی به میان آوریم.

و اما اینکه همونی در درون جنبش رهاشی بخش ملی را اراده این با آن سا زمان تعیین و تضمین نمی‌ماید، بلکه این شرایط عینی در بطن اجتماع و بافت طبقاتی و در چه پیشرفت فرهنگی و اقتصادی نیروهای درونی جامعه است که در شرایط زمانی مشخص این همونی را برای این با آن نیروی سیاسی ممکن الحصول می‌سازد، یک حکم مسلم علمی است، و اینکه در کردستان پارهای از سا زمان - های سیاسی می‌خواهند اراده‌شان را با یکگزین احکام علمی جامعه - شناسی و تئوری و تاکتیک مبارزات رهاشی بخش سازند، و یا به عبارت دیگر اراده گروهی را جانشین اراده اکثریت جامعه سازند، یک مصیبت است، ولی این مصیبت وقتی تبدیل به فاجعه می‌شود که یک جریان سیاسی مفروض بخوا هدبوزرا سلحه همونی سیاسی را در درون جنبش رهاشی بخش ملی - که نه تنها در کار رپیکا مسلحانه با نیروهای اشغالگراست بلکه در معرض شدیدترین تعرضات نظامی نیز می‌باشد - برای خودتامین و تحصیل کند، امری که متاسفانه در کردستان اتفاق افتاد. شاید از لحاظ تا شیرا متغی چنین فا - جعه‌ای، نمونه کردستان ایران بدترین از این نوع در تاریخ جنبش - های رهاشی بخش ملی باشد.

بجای است در اینجا با آوری کنیم که شورای ملی مقاومت در ارزیابی خود از این رویدادها چگونه حکم عقب مانندگی جنبش رها - شی بخش ملی کردستان را با در کرد و بزبان بی‌زبانی استحقاق این ملت را برای در دست گرفتن سرنوشتش بزیرسؤال برد!

و جود سا زمانهای سیاسی متعدد، با گرا پشهای سیاسی متفا - وت، در درون جنبش رهاشی بخش ملی امری عادی و پیش یا افتاده است، ولی این مسئله که این سا زمانها بخوا هند درگیری مسلحانه بین خودشان - در حالیکه درگیر شدیدیترین پیکارهای مسلحانه و مقاومت در برابر اشغالگران می‌باشند - از لحاظ علمی و تئوریک تحلیل و توجیه کنند و اقعا امری بی سابقه و شگفت انگیز است. و از آن شگفت انگیز تر وقتی است که به درگیریهای موضعی اکتفا نکرده و آنها را به درگیری سراسری با وجود حالت جنگی بین خود تبدیل کنند.

ریشه‌های این فا جعه‌ها چگونه که بیان شد در خوش بینانه - ترین فرض‌نهایی از عدم درک ماهیت جنبش و شرایط حاکم بر آن و الزامات ناشی از آن است، و همچنین مقدم داشتن مصالح گروهی بر مصالح خلق و انقلاب رهاشی بخش آن، ولی فرض دخالت‌های پنهان و پشت پرده عوا مل امیریا لیسیم را بهیچوجه نباید منتفی دانست. رهبری حزب دمکرات کردستان ایران برای نشان دادن احساس مسئولیت عمیق در قبالتاریخ و جنبش ملی - انقلابی کردستان با یدخوا مت اوضاع را درک کنند و یک طرفه یا بی‌ان هگونه‌ها - لت جنگی و درگیری با کومله را رسا اعلام کنند و نیز استفاده از سلاح در رویا روئی با کومله، جز در حالت دفاع مشروع آنهم مشروط بر اینکه اجتناب نا پذیر باشد، از سوی کلیه پیشمرگان وابسته به خود منع کنند و همچنین با ید اعلام کنند که جنگ داخلی بین نیروهای درون

جنبش ملی - انقلابی کردستان ایران پدیده‌ای ناسالم و زیان - بخش و غیرقابل توجیه است .

بدیهی است که در عین حال رهبری حزب دمکرات کردستان ایران حق دارد مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک با انواع و اقسام گرایشهای موجود و با احتمالی را ادا نموده و این حق مسلم و تردیدناپذیر هر حزب و سازمان سیاسی است .

رهبری حزب دمکرات با پدیده قضاوت سلیم و عادلانه توده‌های خلق کرد، در برابر کردستان، اعتقاد داشته و اطمینان داشته باشد که توده‌ها در قضاوت نهائی شان اشتباه نخواهند کرد، و عملاً از هر سازمانی که خطا کارسب اعتماد کرده و پشتیبانیهی خود را از آن دریغ خواهند کرد. بجای استیفاء و آوری شود که اگر دعوت عام مورخ بیستم اسفندماه ۱۳۶۱ نویسنده این ستور در مورد ضرورت تشکیل شورای موقت انقلابی سراسری کردستان مورد توجه قرار می‌گرفت و اصول آن مورد قبول واقع می‌شد، مسلماً کردستان شاهد صحنه‌های جنگ برادر - کشی آنهم در فجعترین و وسیعترین اشکال آن، نمی‌شد و دشمنان با شغالگر فارغ‌اللبال به ترکنازی نمی‌پرداختند و سازمان دشمنان فسراری از ایران نیز فریادشای بر نمی‌داشتند و نمی‌نوشتند که: اللهم اشغل الظالمین بالظالمین !

رفقا !

در پیام کمیته برگزاری جشن چهلمین سالگرد تأسیس حزب دمکرات کردستان ایران آمده است که: " امروز خطر ژنوسیدونا بودی خلق کرد را در ایران تهدید می‌کند " این یک واقعیت است و آنچه در نظریه‌های لایسان کرده‌اند ایدتا حدودی علل بوجود آمدن چنین وضعی را، تا آنجا که مربوط به عوامل داخلی در کردستان است، روشن ساخته باشد. واقعاً باید در مقابل این مخاطرات همه‌مکانات و نیروها را بسیج و تجهیز کرد، هر فرد که در هر سازمان سیاسی در کردستان و نیز در سراسر ایران با یادر بر این مخاطرات مسئولیت عظیمی را که بر عهده‌اش می‌باشد احساس نکند، اگر ژنوسیدبه معنی امحاء جسمانی آن غیر قابل تحقق باشد، بی‌گمان از نظر فرهنگی و اجتماعی خطر تحقق آن خیلی بیشتر است. در این میان رهبری حزب دمکرات کردستان ایران وظیفه بسیار گرانی بر عهده دارد: نه تنها مقاومت نظامی و مسلحانه با یادر بر این استوار بر ما تبدیل به یادر بر سیاسی پر دامن و گسترده در شهرها و دهات اهمیت بسیار زیادی داده شود. همه مسردم توانائی آنرا ندارند که تفنگ بردوش گرفته و در شرایط دشوار و طاقت فرسای برقراری سلطه نظامی رژیم بر کردستان به جنگ پار - تیزانی بپردازند. اما همه مردم، بجز گروهی مزدور، شایق اند که بنحوی در مقابل امت عمومی و خلقی مشارکت داشته باشند و این وظیفه انسانی و ملی آنان است. باید به کار سیاسی در میان توده‌ها اهمیت درج اول داده شود و از همه‌مکانات برای بوجود آوردن تشکیلاتی علنی و نیمه‌علنی استفاده کرده و با استفاده از شرایط دشوار و طاقت فرسای زندگی روزمره مردم، مقاومت عمومی در مقابل رژیم جمهوری اسلامی را سازمان داد. عوامل رژیم جمهوری اسلامی نه تنها شیها در پناهاها و پناهیها و سرپناهاها نیاید احساس آراش کنند، بلکه سراسر سرزمین کردستان با یادر بر پای آنان بلرزه در آید و در هر فرصت مردم کردستان با تظاهرات اعتراضی خود، در اشکال و صور مختلف ثابت کنند که به هیچ قیمت سلطه رژیم را بپذیرا نیستند .

سازمان دادن چنین مقاومت گسترده خلقی، که مسلماً موجب آن از لحاظ عینی فراهم است، بدون تردید تا شیر کمتری از حملات پار - تیزانی و مسلحانه به واهدای نظامی و مسلح و به پادگانهای رژیم ندارد. و بلکه در شرایط مشخص کنونی حتی از آنهم کار ساز تر است و

در حال این دو تنوع مبارزه لازم و ملزوم و مکمل یکدیگر می‌باشند. در این رابطه بخصوص با پیدایش نشان کنیم که مبارزات مبارزان کرد به خارج از کردستان و مخصوصاً به مالک اروپائی و پناهنده شدند آنان یک پدیده منفی و زیان بخش است .

مبارزان کرد با یادر تحت هر شرایطی در کردستان بمانند، مگر در موارد بسیار نادری که تشکیلات دور کردن فرد یا افرادی را موقتاً از کردستان به صلاح میدانند، اگر مبارزان کردستان را ترک کنند، اشغالگران نفس راحتی کشیده و با فراغ خاطر همه جا جولان خواهند داد. در حالیکه اگر مبارزان اینجا و آنجا در داخل ایران و بیرون آن در مناطق دیگر کردستان، گوش بزنند، بمانند، در فرصت مناسب می‌توانند دوباره وارد عرصه مبارزه شوند. بیاید و بریم که در طول قریبهای دراز همواره مبارزان کرد از این گوشه کردستان به آن گوشه آن تغییر مکان داده و خود را از خطرهای محتوم رها نکرده و بموقع توانسته‌اند دوباره و چندبار در در قیام و مبارزات مسلحانه مشارکت کنند .

گوهیای سربلند کردستان ما در آن وفاداری هستند که فرزندانشان را با مهر بائی هر چه تمامتر از زنگند دشمنان محفوظ می‌دارند. باید به این ما در آن اعتماد کرده و به آنان پشت بست و در آغوشان جای گرفت. تجربه تلخ و ملموس کردستان عراق و نیز تجربه بسیار تلخ و اندوهناک فلسطین در برابر بر دشمنان ما است با یادر این حقایق تاریخی عبرت گرفت. منبع لایزال نیرومندی جنبش ملی - انقلابی کردستان در پیوند استوار آن با مردم کسردستان و با سرزمین کردستان است از این دو منبع جوشان و لایزال نباید دور شوند و نباید جدا شد .

رفقا !

جنبش ملی - انقلابی کردستان روزهای سهمگینی را می‌گذراند و در معرض شدیدترین آزمایشها قرار دارد ولی بیاید و بریم که در طول تاریخ ملت ما، روزهای بسیار سخت‌تر از این را، نیز با مناسبت استواری پشت سر گذاشته و با سربلندی از کوره آزمایشهای سخت تر و سفت‌بیرون آمده است. اطمینان داشته‌اید یا نشاید این نیز دشمن علیرغم همه درنده‌خوشیها و همه سفاکیها در کردستان پیروزه‌اش بخاک مالیده خواهد شد .

رژیم جمهوری اسلامی، رژیمی ضدتاریخی و بحران‌زای می‌باشد و قادر به ادامه حیات نیست. صفوف مبارزانی خود را هر چه فشرده‌تر سازید و سنت‌های رجمند پیشمرگه را هر چه گرامی‌تر دارید. چون کوهی استوار در برابر حملات همه‌جانبه دشمن مقاومت کنید و یقین داشته باشید که ما مریح ملت کرد پیروز خواهد شد و آزادی سرانجام در کردستان زیبا و سربلند بر تخت خواهد نشست .

<u>سربلندی و همجوگویی ای سند</u>	<u>تا نخستین نور خورشید بر شوزند</u>
<u>کان سرکوه بلنشد منتظر</u>	<u>هست خورشید سحر را منتظر</u>

آزی کردستان در انتظار طلوع خورشید پیروزی است .

پیروزی دجشن چهلمین سالگرد تأسیس حزب دمکرات کردستان ایران !

قرین افتخار با جنبش ملی - انقلابی کردستان ایران !

سرفراز با دشمنی پیشمرگه با زوی مسلح جنبش !

ششم مرداد ۶۴ - مکری

با کمکهای مالی خود سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را در امر انقلاب یاری رسانید

۴۰	سامی استار	۸۰	لندن ۱
۱۰۰۶/۷۰	بهار زحمتکشان	۲۵	ه - کاردیف
	هانور	۲۵	لندن - ب
۶۴	سعید سلطانپور	۲۴	ت - ۴
	هامبورگ	۷	ت - ۱
۴۲۰	رفیق بیژن ۱ (شومان)	کرون	دانمارک
	رفیق بیژن ۱ هدیه شمارسید		
	مرانکفورت	۲۶۵	کردهای

۷۵۰	نمایشگاه بین المللی کتاب	کرون	سوئد
	نروژ		
	هواداران سچفا		
	وستلاند ۱	۱۵۰	
	هواداران سچفا در نروژ	۵۱۰۰	
۱۰۰	۹۱۹م	۱۰۰۰	لیس شوپینگ
۱۰۰	سحر	۱۰۰	لس شوپینگ
۶۰	هواداران سچفا در نروژ	۲۰۰	لیس شوپینگ
۱۰۰	ز. س.	۱۰۰	سوئد H. G.
۴۰	ایسالا		

	امانت شمارسید	کانادا	دلار
	هواداران ایسالا	۵۰۰	
	شهادت گمنام	۲۰	
	رفقای شالی مار	۱۰۰	
	رفقای شالی مار	۲۰	
	فدایی شهید منصور اسکندری	۲۵۰	
	بدون کد	۵۰۰	
	سالیبا	۲۰۰	
	شب آستن	۴۲۰	
	فدایی شهید رفیق حلال معراجی		
	ه. رفیق سعید سلطانپور	۲۰	
	عموا و غلو	۱۵	
	رفقای سنگلور	۱۵	

	فرانسه	فرانک	
	لیل م.	۱۰۰	
	لیل - مسعود	۲۵۰	
	۲۲ بهمن - ۱	۵۰۰	
	سدر - حوجه رومی	۲۰۰	
	ایتالیا - بدون کد	۴۲۰	
	ه. رفیق سعید سلطانپور	۲۰	
	عموا و غلو	۱۵	
	رفقای سنگلور	۱۵	

کمکهای مالی خود را به حساب
A A H
739066 F
Credit Lyonnais
134 Bd. Voltaire
75011 Paris
France

واریز نمایید و رسید بانکی را به همراه کد دلخواه خود
به نشانی زیر بفرستید

ACP
BP 54
75261 Paris. cedex 06
France

آمریکا	دلار	اتریش	شیلینگ
هوستون - ساند	۱۰۰	راه رفیق کبیر اسکندر - سرکلی	۲۰
هوستون - رفیق سعید	۱۰۰	شوراهای کارگری ۱۶	۲۵
رفقای ترکیه	۲۰۰	ب - محمد	۷۵
سان دیاگو - مبارزه	۱۰۰	کمیته مرکزی سازمان	۱۰
سان دیاگو - صد	۱۰۰	ح - سرکلی	۱۰
کارگران کرا مری - نیویورک	۸۲	استالین وار	۱۰
میامی - ب	۷	رفیق صفاری آشتیانی	۱۰
س - ن	۶	رفیق بیژن	۵
ح - ۹۱۴	۱۵۰	صد آموزگار	۲۰
ع - نیویورک	۴۲	نوید پیروزی	۱۲
جنسش کمونیستی	۱۰۰	رفیق آشتیانی	۳۰
مهرداد	۱۰۰	رفیق احمد زبیرم	۱۰
پویان	۳۹/۵۰	ح - ۴	۱۹۰
رادیو فدایی	۳۰	رفقای مازندران	۶۵
دامون	۲۵	لشویک وار	۴۵
اسکندر	۲۵	دو راه	۲۰
رفقا	۱۵۰	رهابی توده ها	۵۰
پویان	۲۰	رفیق سعید	۲۰
انترناسیونال پرولتاری	۲۰	مرضیه اسکویی	۲۰
ارژنگ	۲۰	رادیو فدایی	۳۰
نسیم	۲۰	رادیو فدایی	۱۵
سوستون - ونداد ایمانی	۶۰	بدون کد	۳۰
بوستون - انقلاب مشروطه	۵۰	داس و جکش	۲۰
دالاس ۲۵۰	۲۵۰	رادیو فدایی	۱۰۰
صد بهرنگی - آریزونا	۱۰۰	لشویک وار	۶۰
رفیق مسعود	۶۰	رفیق سعید	۲۰
سن خوزه - ش	۲۰	Irine ۵۵	۱۰۰
مرضیه اسکویی	۵۰	۵ - ۷۶	۱۰۰
زن بلوچ	۳۰	مرضیه اسکویی	۲۰
مارکس	۲۰	رادیو فدایی	۵۰
ک - دانشیان	۱۰۰	داس و جکش	۲۰
مرضیه اسکویی	۲۱	هیات تحریریه جهان*	۸۰۰
پویان	۱۰۰	این کد می باید	
مرضیه اسکویی ۲	۲۰	در جهان ۳۰ چاپ می شد	
تاریخ سی ساله	۲۵	ولی نابوش در این شماره جهان چاپ می شود.	

انگلستان	پوند
آذر ۱۱	۲۰
جهان	۱۰
فدایی	۱۰
اسکندر	۵۰
پ ۱۱	۵۰
انقلاب	۲۰
سلطانپور	۶۰
هادی	۷۰
احمدزاده	۳۰
لندن ۱	۵۵
لندن ۲	۴۵
مارکس	۱۰۰
اسکندر	۲۰
ع. ق.	۹۰
مهران ۲	۱۰

گرچه ما میگذریم

راه میماند

غم نیست

به یاد

هزاران

به خون تپیده

گمنام



به یاد رفیق فدایی منوچهر کرانتری

آزادی چیست؟

آزادی یعنی کلوله ای که از سینه ی رزمناوی سرکاخ زمستانی ستمگری
نسلک می نود .

آزادی یعنی زنی با مردی با کوله باری از کینه و تحریر ، که دورا نیا را
در می نوردد .

آزادی یعنی یاری به خون تبیده که هیچکس برای او نمی سرا بد و در مرگ او
نمی موبد .

و حتی تاریخ به خون شیدنش را نیز به یاد دندارد . .

بر مسیر این سرزمین رنجها ، انسانها راه می یابند .

بر مسیر این خاک تشنه ، انسانها فرو می افتند .

تفویض تاریخ بر ازنا م به خون شیدگان است .

آنان همگی سرای آزادی مبارزه کرده اند .

آنان که برای دیگران سرودند ، دیگران برآسان خواهند سرود .

اما اینجا ، در میان ما ، انسان خوبی بود که هیچکس برای او نسرود .

و با آنکه قدیمی ها همه او را می ستادند تنها به ذکر نامش بسنده کردند .

آخرا ؟ هیچکس نمی داند . هیچ نیرسد چرا .

با بداد و دوست شاعری ندانست که سرایش غزلی یا قصیده ای بگوید .

آزادی یعنی همین .

اما چه باک ؟ مهم نیست که سا زمان سرخ او هر چه سرحتر باقی بماند .

اگر این طور باشد ، او به مرادش رسیده است .

و فرزندان او آزادی را با تمام بیگرز ببایش در آغوش خواهند گرفت .

و خواهند گفت : آه ، ای آزادی ! برای تو چه سرها که در با د نرفته اند !

و چه گلپا که بریشان نشده اند !

و آنگاه او از ایشان خواهد پرسید :

آیا هیچ می دانید که من کیستم ؟

و او پاسخ می شنود که : آری ، می دانیم :

تو همان نانی ، مسکن ، و عدالت اجتماعی .

نام دیگر تو سوسیالیسم است .

اسامی برخی از

به خون تپیدگان

فدایی آذر ماه

۳ آذر ۱۳۵۹	همایون بریزاده
۳ آذر ۱۳۶۰	فرنی حسینی
۴ آذر ۱۳۶۰	رحمت طالب نژاد
۷ آذر ۱۳۵۱	اسدالله بشردوست
۷ آذر ۱۳۵۵	یرویز نصیر مسلم
۸ آذر ۱۳۵۷	ابوالقاسم بنکچه همدانبان
۸ آذر ۱۳۶۰	علیرضا بیاری یورفرکوشی
۸ آذر ۱۳۶۰	علی عبدالعلی زاده
۸ آذر ۱۳۶۰	محمدرضا شهناز
۱۲ آذر ۱۳۶۰	غلامرضا کاروردبان جابچی
۱۵ آذر ۱۳۶۰	حمیدرضا سعادت
۱۷ آذر ۱۳۵۹	مختار قلعه ویسی
۱۹ آذر ۱۳۵۹	احمد اقدسی
۲۰ آذر ۱۳۵۸	بهروز بهروزنیا
۲۳ آذر ۱۳۶۰	حسین تدریسی
۲۴ آذر ۱۳۶۰	فرهودروانی
آذر ۱۳۶۰	محسن مدیرشانه چی
۲۹ آذر ۱۳۵۵	زهرا آقابنی قلیچی
۲۹ آذر ۱۳۵۵	علیرضا شهاب رضوی

JAHAN

Organ of the student supporters of the Organisation
of Iranian Peoples Fedai Guerrillas -abroad

VOL. IV

DEC. '85

NO. 37

برای تماس با جهان با نشانی زیر مکاتبه کنید:

JAHAN . P.O. BOX 274 , GLASGOW G41 3XX , UNITED KINGDOM.